



برات رتجانی

خلفا و شرعوا

نکته‌ها از گفته‌ها



خاقانی گوید:

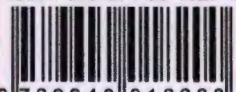
شه مرا نان داد و من جان دادمش
نان او تخمی است فانی جان من گنج بقاست

دیوان صفحه ۸۷

خاقانی بزرگ‌ترین شاعر معنی‌پرداز و ترکیب‌ساز زبان فارسی است. در کتاب حاضر با نکات تازه که از نظر مؤلفان و شارحان دور مانده است، روبرو هستید. اثر اصطلاحات پزشکی در اشعارش نمایان و بی‌نیاز از برهان است. نمونه‌هایی از نوآوری در این اثر ارائه شده است. خاقانی مثنوی به زبان ترکی با عنوان حله... داشته است. ابیاتی از آن مثنوی در فرهنگ ترک‌گفتی یافته و در این کتاب نگاشته شده است.



ISBN: 978-964-00-1820-0



9 789640 018200

۱-۹۴۲۵۲-۳

۲۵۲۳

بها: ۱۴۰۰۰ ریال

خاقانی شروانی

نکته‌ها از گفته‌ها

تألیف

برات زنجانی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۹۴

سرشناسه: خاقانی، بدیل بن علی، ۵۹۵۲۰ هـ.ق.
عنوان و نام پدیدآور: خاقانی شروانی: نکته‌ها از گفته‌ها/ تألیف برات زنجانی.
مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۲۵۶ ص.
شابک: 978-964-00-1820-0
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.
موضوع: شعر فارسی -- قرن ۷ق.
یادداشت: زنجانی، برات، ۱۳۰۳-
رده‌بندی کنگره: PIR ۴۸۷ ۱۳۹۴
رده‌بندی دیویی: ۱/۲۳ فا ۸
شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۹۳۴۸۱

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۱۸۲۰-۰



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران: خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال، صندوق پستی: ۱۱۳۶۵۴۱۹۱

خاقانی شروانی (نکته‌ها از گفته‌ها)

© حق چاپ: ۱۳۹۴، مؤسسه انتشارات امیرکبیر

نوبت چاپ: اول

مؤلف: دکتر برات زنجانی

طراح جلد: محمدرضا نبوی

حروف متن: میترا ۱۳

چاپ و صحافی: اسپید، تلفن: ۸۸۴۲۷۶۵۶

شمارگان: ۵۰۰

بها: ۱۴۰۰۰ ریال

تلفن مرکز فروش: ۰۲۱-۶۱۲۸

فروش اینترنتی: www.amirkabir.net

همه حقوق محفوظ است. هر گونه نسخه‌برداری، لعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به‌جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی، و اقتباس در گیومه در مستندنویسی، و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

فهرست

۱۱	 مقدمه
۱۱	 خاقانی شروانی
۱۱	 نکته‌ها از گفته‌ها
۱۷	 ستایش خدا
۱۸	 معانی لغات و ترکیبات
۱۹	 در نعت پیغمبر اکرم (ص)
۲۰	 مطلع دوم
۲۲	 معانی لغات و ترکیبات
۲۶	 در معراج رسول اکرم (ص)
۳۱	 معانی لغات و ترکیبات
۴۰	 در ستایش پیغمبر اکرم (ص)
۴۵	 معانی لغات و ترکیبات
۵۴	 در ستایش پیغمبر اکرم (ص)
۵۹	 معانی لغات و ترکیبات
۶۵	 در ستایش پیغمبر اکرم (ص)
۶۸	 معانی لغات و ترکیبات
۷۱	 در ستایش پیغمبر اکرم (ص) [بقیه از قصیده قبلی]
۷۳	 معانی لغات و ترکیبات
۷۵	 در مدح خویشتن گوید
۷۷	 معانی لغات و ترکیبات
۸۱	 خاقانی خود را تعریف می‌کند

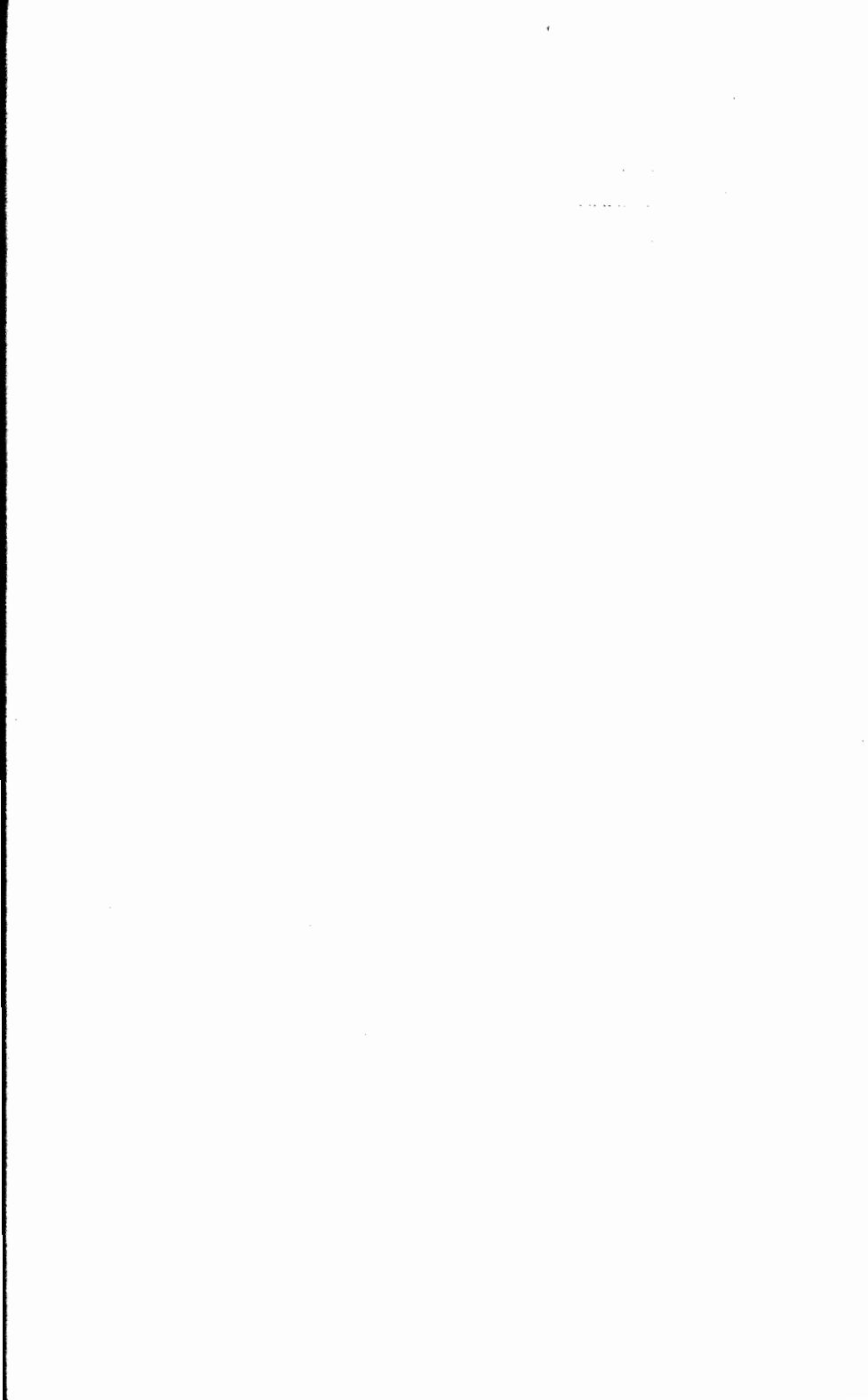
- ۸۳.....معانی لغات و ترکیبات
- ۸۴.....خاقانی هنر خود را با هنر عنصری مقایسه می کند
- ۸۶.....معانی لغات و ترکیبات
- ۸۸.....مدح خاقانی درباره خود
- ۹۳.....معانی لغات و ترکیبات
- ۹۷.....خاقانی و می و می خواری
- ۹۹.....معانی لغات و ترکیبات
- ۱۰۱.....تعریف می
- ۱۰۳.....معانی لغات و ترکیبات
- ۱۰۵.....خاقانی و میخانه
- ۱۰۷.....معانی لغات و ترکیبات
- ۱۰۹.....خاقانی شروانی و توبه کردن او از شراب
- ۱۰۹.....و توبه از نواختن آلات موسیقی و توبه از بوسیدن دست بزرگان
- ۱۱۲.....معانی لغات و ترکیبات
- ۱۱۳.....خاقانی و ذم شراب
- ۱۱۴.....معانی لغات و ترکیبات
- ۱۱۶.....خاقانی و دوری از پادشاهان
- ۱۱۷.....معانی لغات و ترکیبات
- ۱۱۸.....بیماری وبا و گریختن خاقانی از شهر ری
- ۱۱۹.....معانی لغات و ترکیبات
- ۱۲۰.....معتقدات مذهبی خاقانی شروانی
- ۱۲۲.....معانی لغات و ترکیبات
- ۱۲۳.....اخلاق خاقانی نسبت به دوستان و توصیه او
- ۱۲۴.....خاقانی و اسماعیلیان
- ۱۲۴.....مجادله خاقانی
- ۱۲۶.....معانی لغات و ترکیبات
- ۱۲۷.....نکته های عرفانی از خاقانی شروانی
- ۱۲۹.....معانی لغات و ترکیبات

۱۳۲.....	معلومات فیزیکی خاقانی.....
۱۳۲.....	عدسی محدب (عدسی آتش افروز).....
۱۳۳.....	تصویر بوی.....
۱۳۳.....	نرد زیاد.....
۱۳۴.....	سکه و معنای حقیقی و مجازی آن.....
۱۳۵.....	آمد شد روح اندر بدن خاکی.....
۱۳۵.....	مطلأ کردن (آب طلا دادن).....
۱۳۵.....	هدهد از آب های تحت الارضی آگاه است.....
۱۳۶.....	معانی لغات و ترکیبات.....
۱۳۷.....	خاقانی و عشق.....
۱۳۸.....	معانی لغات و ترکیبات.....
۱۴۰.....	خاقانی و فلسفه.....
۱۴۲.....	معانی لغات و ترکیبات.....
۱۴۴.....	خاقانی و طنز.....
۱۴۶.....	معانی لغات و ترکیبات.....
۱۴۷.....	تأثر خاقانی از داستان های معروف.....
۱۴۹.....	معانی لغات و ترکیبات.....
۱۵۰.....	قاعده نحوی.....
۱۵۰.....	ادب.....
۱۵۰.....	قَمیز.....
۱۵۱.....	آزادی.....
۱۵۱.....	دق الباب.....
۱۵۱.....	غم برنده.....
۱۵۲.....	معانی لغات و ترکیبات.....
۱۵۴.....	خاقانی و هزل.....
۱۵۵.....	خاقانی و هجو.....
۱۵۶.....	معانی لغات و ترکیبات.....

- ۱۵۷..... هجو دیگر
- ۱۵۹..... معانی لغات و ترکیبات
- ۱۶۱..... در ذم مخالفان گوید
- ۱۶۳..... معانی لغات و ترکیبات
- ۱۶۴..... خاقانی و دزدان شعر
- ۱۶۶..... معانی لغات و ترکیبات
- ۱۶۷..... پیشگویی تولد فرزند نرینه برای ممدوح
- ۱۶۸..... معانی لغات و ترکیبات
- ۱۶۹..... تصحیح چند بیت از دیوان خاقانی
- ۱۷۲..... خاقانی و مثنوی او به نام حلیه که اغلب اشعار...
- ۱۷۶..... خاقانی و اشعار ترکی او
- ۱۷۷..... قصد سفر
- ۱۷۷..... گفتگوی نافه و کیمخت
- ۱۷۷..... مشک سقایان
- ۱۷۸..... معانی لغات و ترکیبات
- ۱۷۹..... تأثر شیخ محمود شبستری از دو بیت شعر خاقانی
- ۱۷۹..... بنات التّعش در آسمان نیمکره شمالی دیده می شود و سهیل در جنوب
- ۱۸۰..... عدل و بنفشه تنگ قافیه هستند
- ۱۸۰..... زنجیر عدل انوشروان
- ۱۸۱..... معانی لغات و ترکیبات
- ۱۸۲..... کبوتران در خدمت خبررسانی
- ۱۸۲..... تصویری از کبوتر نامه بر
- ۱۸۲..... تصویری از کرم ابریشم
- ۱۸۳..... نکاتی بسیار مهم درباره خاقانی شروانی که دیگر محققان به دست نیاورده اند
- ۱۸۴..... ۱. زبان محاوره شاعر و علت به کار بردن کلمات نادر در قصاید
- ۱۸۷..... ۲. علت زندانی شدن خاقانی
- ۱۸۷..... ۳. در زندان کدام شهر محبوس کرده اند؟
- ۱۸۸..... ۴. مدت حبس؟

فهرست ۹

۵. سه‌بار به کعبه معظمه مشرف شده است..... ۱۸۸
- اصطلاحات طبّی در آثار خاقانی شروانی..... ۱۹۲
- نوآوری‌های خاقانی در لغت و ترکیبات لغوی..... ۲۲۲
- منابع..... ۲۵۵



مقدمه

خاقانی شروانی

نکته‌ها از گفته‌ها

نام او را بعضی از تذکره‌نویسان ابراهیم نوشته‌اند و دلیل آن‌ها این بیت می‌باشد:

به خوان معنی آرای براهیمی پدید آمد
ز پشت آزر صنعت علی نجار شروانی

و نام پدرش مطابق همان بیت علی بوده است.

اما بعضی دیگر نام او را «بدیل» ذکر کرده‌اند و دلیل آن‌ها این ابیات است:

بدل من آمدم اندر جهان سنائی را
بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد

و در تحفة العراقین گوید:

گر نه در تست سجده جایم
پس من نه بدیل، بو العلایم

لقب: افضل الدین لقب اوست. در دیوان گوید:

باقی شدم از عنایت عم
کاموخت مرا ملک نهادی
هم کرد مرا دعا گه نزع
گفت افضل شرق و غرب بادی

افضل ار زين فضول ها راند
نام افضل به جز اضل منهيد

در تحفة العراقين در مرثیه امام عماد الدّین ابو المواهب گوید:

تا آخر دم ز روز اول
بودی به زبانش افضل افضل

باز در دیوان گوید:

رخ و سرشک من نگر که کرده‌ای چو سیم و زر
تبارک الله ای پسر قوی است کیمیای تو
نه افضل تو خوانده‌ای به بزم خود نشانده‌ای
کنون ز پیش رانده‌ای تو دانی و خدای تو
گفتی ز سگان کیست افضل
گر هست هم از سگان اویست

ابو العلاء گنجوی لقب او را «خاقانی» گفته است:

چو شاعر شدی بر دمت پیش خاقان
به خاقانیت من لقب بر نهادم

تخلص: تخلص او به خاقانی شهرت دارد هر چند ابو العلاء در بیتی که ذکر شد لقب او را خاقانی گفته است. و گفته‌اند که در اوایل شاعری «حقایقی» تخلص داشته است و دلیلشان این ابیات است:

چون کار به کعبتین عشق افتد
شش پنج زنش حقایقی باید

ز در تو چند لافم که تو روزی از وفا
به حقایقی نگفتی که سگ در منی

ناگفته نماند بعضی از تذکره‌نویسان نام او را فضل الله و پدرش را ابراهیم و جدش را علی دانسته‌اند.

خاقانی در بیست سالگی شعر سروده و شاید پیش از آن سال هم اشعاری داشته است.

هست سالم دو ده ولی به سخن
نه فلک یک جوان ندید چو من

رشید الدین وطواط سی و یک بیت شعر در تعریف خاقانی سروده و به او می‌فرستد.
خاقانی در پاسخ او به بیست و پنج سالگی خویش اشاره کرده و گفته است:

به سال عمرم از او بیست و پنج بخریدم
شش دگر را شش روز کون بود بها

و در ابیات ذیل به گونه‌ای به تاریخ تولد و سال‌های زندگی خود اشاره کرده است.

چو من ناورد پانصد سال هجرت
دروغی نیست‌ها برهان من‌ها

پس از چندین چله در عهد سی سال
شوم پنجاهه گیرم آشکارا

مرا از بعد پنجه ساله اسلام
نزیید چون صلیبی بند بر پا

از لفظ من که پانصد هجرت چو من نژاد
ماند هزار سال دگر مخبر سخاش

دور کمال پانصد هجرت شناس و بس
کان پانصد دگر همه دور محال بود

خلقند متفق که چو خاقانی‌ای نژاد
این پانصدی که مدت دور کمال بود

دایگی کن بنوازش که نژاد
پانصد هجرت از او به فرزند

پانصد هجرت چو من نژاد یگانه
باز دو گانه کنم دعای صفاهان

قصیده‌ای که در مدح علاءالدین استر بن محمد خوارزمشاه ساخته ظاهراً در حدود سال ۵۴۴ به نظم آورده است و ضمن آن به ۲۴ سالگی خود اشاره می‌کند و می‌گوید:

ساعت روز و شب است سال حیاتم بلی
جمله ساعات هست بیست و چهار از شمار

در این صورت سال ولادتش باید سال ۵۲۰ باشد.

خاقانی پدرش را نجار و در جای دیگر جدش را جولاه (بافنده) معرفی کرده است:

بخوان معنی آرای براهیمی پدید آمد
ز پشت آزر صنعت علی نجار شروانی

جولاه نژادم از سوی جد
در صنعت من کمال ابجد

توضیح کمال ابجد «ضغغ» است که آخرین حرفش «غ» است که هزار شمرده می‌شود و کنایه از بلبل (هزار آوا) نیز هست. مادرش عیسوی نسطوری بوده که بعد اسلام آورده است:

نسطوری و موبدی نژادش
اسلامی و ایزدی نهادش
پس کرده گزین به عقل و الهام
بر کیش کشیش دین اسلام

عموی خاقانی کافی الدین عمر بن عثمان نام داشت و طبیب و فیلسوف بوده است و خاقانی پرورش یافته اوست درباره او گفته:

حافظ بُده از پی کمالم
حافظ بُده از پی کمالم

خاقانی، عربی و طب و نجوم و فلسفه را نزد عموی خود خوانده و پسر عمویش که لقب وحید الدین داشته نیز طبیب بوده و خاقانی از او بهره‌ها برده است، در

دیوان خاقانی اصطلاحات پزشکی فراوان است و نشان می‌دهد که از عمو و پسر عمومی خود معلومات پزشکی یافته است و یکبار دستور فصد نیز داده است.

خاقانی شاگرد ابو العلاء گنجوی شاعر معروف است. ابو العلاء دختر خویش را به زنی او در آورد. پس از مدتی روابط ابو العلاء و خاقانی تیره شد و به نکوهش هم کشید.

خاقانی فرزندی به لقب رشید الدین داشت و در بیست سالگی وفات یافت و شاعر را به مصیبت نشاندد.

فرزند دیگر شاعر عبد المجید نامیده می‌شد و از او فقط یکبار در دیوان نام برده است.

مرگ کافی الدین عمر و فرزند او وحید الدین خاقانی را سخت دردمند کرد و در دیوان مرثیه‌ها در فوت آن دو و همچنین در مرگ زن و فرزندش آورده است که شدت تأثر او را می‌رساند.

شعرای معاصر خاقانی عبارتند از:

۱. ابو العلاء گنجوی که استاد و پدر زن و مربی و مشوق خاقانی بود.
۲. رشید الدین محمد وطواط (متوفی به سال ۵۷۳). که با خاقانی روابط دوستانه داشت و سرانجام به کدورت کشید و یکدیگر را هجا گفتند.
۳. جمال الدین اصفهانی - جمال الدین محمد بن عبد الرزاق اصفهانی.
۴. مجیر الدین بیلقانی که شاگرد خاقانی بوده است و روابط آن دو سرانجام تیره شده و به هجا گفتن یکدیگر انجامیده است.
۵. اثیر الدین اخسیکتی که با خاقانی معارضه و مشاعره داشته است.
۶. حکیم نظامی گنجوی. که در مرگ خاقانی چنین گفته است:

همی گفتم که خاقانی درینا گوی من باشد
درینا من شدم اکنون درینا گوی خاقانی

۷. فلکی شروانی که خاقانی در مرثیه او گفته است:

عطسه سحر حلال من فلکی بود
بود به ده فن ز راز نه فلک آگاه

خاقانی در سال ۵۹۵ هجری در تبریز وفات یافت و در مقبرة الشعراى سرخاب مدفون است.

آثار خاقانی:

- (۱): دیوان/اشعار، معروف به کلیات خاقانی که نزدیک به هفده هزار بیت دارد.
 - (۲): تحفة العراقین منظومه‌ای به طرز مثنوی حاوی قریب به سه هزار و دویست بیت که خاقانی آن را در نخستین سفر حج یعنی سال ۵۵۱ تألیف کرده است.
 - (۳): منشآت خاقانی: چند نامه از خاقانی است که به بزرگان نوشته است.
 - (۴): مثنوی‌ای به نام ختم/الغرائب را نیز به او نسبت داده‌اند. ششصد و چند بیت است و در فرهنگ ایران‌زمین سال ۱۳۴۴ به چاپ رسیده است.
- بر ابیات خاقانی چندین شرح نوشته‌اند که مهم‌ترین آن‌ها نوشته محمد بن داود بن محمد بن محمود علوی شادی آبادی است.

درباره به زندان افتادن و علت آن و محل زندانی شدن و مدت آن نگارنده مطالعاتی دقیق انجام داده‌ام و به این نتیجه رسیده است که علت زندانی شدن او این بوده که مخالفان به پادشاه گفته‌اند خاقانی سموم را خوب می‌شناسد از او پرهیز کن تا تو را مسموم نکند. و محل حبس شهر شماخی بوده و مدت زندانی شدنش هم سه ماه بوده است شواهد و دلایل این یافته‌ها را در متن همین کتاب تحت عنوان «نکاتی بسیار مهم که دیگر محققان به دست نیاورده‌اند» خواهید خواند.

والسلام علی من اتبع الهدی

برات زنجانی پاییز ۹۴

ستایش خدا

صانعاً ^۱ شکر تو واجب شمرم	که وجود همه ممکن ^۲ تو کنی
کائناً من کان ^۳ خاک در تست	که ز خاک این همه کاین ^۴ تو کنی
گرچه از وجه عدم عین وجود	تتوان کرد ولیکن تو کنی
دل خاقانی اگر کوه غم است	هم در آن کوه معادن تو کنی
تو خزائن نهی اندر نفسش	وز صفا مهر خزاین تو کنی
گر حسودانش مساوی ^۵ گویند	آن مساویش محاسن ^۶ تو کنی
امن و بیم ^۷ از تو همی دارد و بس	که تو سوزانی ^۸ و ساکن ^۹ تو کنی
ور ره امن تو پیش آری هم	در ره بیم هم ایمن ^{۱۰} تو کنی
طاعنان ^{۱۱} خسته دلش می دارند	خار در دیده طاعن تو کنی
تاج بر فرق محمد تو نهی	خاک بر تارک ^{۱۲} کاهن ^{۱۳} تو کنی

معانی لغات و ترکیبات

۱. صانعا: ای صانع، خدایا
۲. ممکن: میسر. امکان یابنده
۳. کائناً مَن کان: هر که باشد، هر چه باشد
۴. کاین: باشندده، موجود
۵. مساوی: جمع مساءة: بدی‌ها، عیب‌ها
۶. محاسن: جمع حسن: خوبی‌ها
۷. امن و بیم: رجا و خوف
۸. سوزانی: در آتش دوزخ می‌سوزانی
۹. ساکن: در بهشت ساکن می‌کنی
۱۰. ایمن: بی‌ترس
۱۱. طاعنان: سرزنش کنندگان
۱۲. تارک: فرق سر
۱۳. کاهن: روحانی یهودی

در نعت پیغمبر اکرم (ص)

جوشن^۱ صورت برون کن در صف مردان در آ
دل طلب کز دار ملک^۲ دل توان شد پادشا
تا تو خود را پای بستی^۳ باد داری در دو دست
خاک بر خودپاش کز خود هیچ نگشاید^۴ تو را
با تو قرب^۵ قاب قوسین^۶ آنکه افتد عشق را
کز صفات خود به بعد المشرقین^۷ مانی جدا
آن^۸ خویشی چند گویی آن اویسم آن اوی
باش تا او گوید از خود کان مایی آن ما
چیست عاشق را جز آن کاتش دهد پروانه را
اولش قرب و میانه سوختن و آخر فنا
لاف یکرنگی^۹ مزن تا از صفت چون آینه
از درون سو تیرگی داری و بیرون سو صفا
آتشین داری زبان^{۱۰} زان دل سیاهی چون چراغ
گرد خودگردی از آن تردامنی^{۱۱} چون آسیا
رخت از این گنبد^{۱۲} برون بر، گر حیاتی بایدت
ز آنکه تا در گنبدی با مردگانی هم وطأ^{۱۳}
نفس^{۱۴} عیسی جست خواهی رای کن سوی فلک
نقش عیسی^{۱۵} در نگارستان راهب کن رها
بر در فقرای تا پیش آیدت سرهنگ عشق
گوید ای صاحب خراج^{۱۶} هر دو گیتی مرجبا^{۱۷}
شرب^{۱۸} عزلت^{۱۹} ساختی از سر بیر آب هوس
باغ وحدت یافتی از بن بکن بیخ هوا^{۲۰}
با قطار خوک در بیت المقدس پی منه
با سپاه پیل^{۲۱} بر درگاه بیت الله^{۲۲} میا

سر بنه کاین جا سری را صد سر آید در عوض
 بلکه بر سر^{۳۳} هر سری را صد کلاه آید عطا
 هر چه جز نور السموات^{۳۴} از خدای آن عزل کن
 گر تو را مشکوة^{۳۵} دل روشن شد از مصباح^{۳۶} لا^{۳۷}
 چون رسیدی بر در^{۳۸} صدر^{۳۹} الا جوی از آنک
 کعبه را هم دید باید چون رسیدی در منا
 ورتو اعمی^{۴۰} دیده‌ای بر دوش احمد دار دست
 کاندین ره قائد^{۴۱} تو مصطفی به مصطفی
 اوست مختار^{۴۲} خدای و چرخ و ارواح^{۴۳} و حواس
 زان گرفتند از وجودش منت^{۴۴} بی‌مته‌ها
 هشت خلد^{۴۵} و هفت چرخ^{۴۶} و شش جهات^{۴۷} و پنج حس^{۴۸}
 چار ارکان^{۴۹} و سه ارواح^{۵۰} و دو کون^{۵۱} از یک خدا
 چون مرا در نعت^{۵۲} چون اویی رود چندین سخن
 از جهان بر چون منی تا کی رود چندین جفا

مطلع دوم

کار من بالا نمی‌گیرد در این شیب بالا^{۴۳}
 در مضیق^{۴۴} حادثاتم بسته بند غنا^{۴۵}
 می‌کنم جهدی کزین خضرای^{۴۶} خذلان^{۴۷} بگذرم
 حبذا^{۴۸} روزی که این توفیق یابم حبذا
 صبح آخر^{۴۹} دیده‌ای بختم چنان شد پرده در
 صبح اول^{۵۰} دیده‌ای روزم چنان شد کم بقا
 با که گیرم انس کز اهل وفا بی‌روزیم^{۵۱}
 روزی من نیست یا خود نیست در عالم وفا
 در همه شروان مرا حاصل نیامد نیم دوست^{۵۲}
 دوست خود ناممکن است ای کاش بودی آشنا
 من حسین وقت و نااهلان یزید و شمر من
 روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا
 ای عراق، الله جارک^{۵۳} سخت مشعوفم به تو
 وی خراسان عمرک الله^{۵۴} سخت مشتاقم ترا
 گرچه جان^{۵۵} از روزن چشم از شما بی‌روزیست
 از دریچه گوش می‌بیند شاعات شما
 عذر من دانید کاین جا پای بست مادرم
 هدیه جانم^{۵۶} روان دارید بر دست صبا

تشنهٔ دل تفته‌ام^{۵۷} از دجله آریدم شراب
دردمند زارم^{۵۸} از بغداد سازیدم دوا
بوی^{۵۹} راحت چون توان برد از مزاج^{۶۰} این دیار
نوشدارو^{۶۱} چون توان جست از دهان ازدها
پیش ما بینی کریمانی که گاه مائده
ماکیان بر در کنند^{۶۲} و گریه در زندان سرا
گر برای شوربایی^{۶۳} بر در این‌ها روی
اولت سکبا^{۶۴} دهند از چهره آنکه شوربا
مردم ای خاقانی اهریمن شدند از خشم و ظلم
در عدم نه روی کانجا بینی انصاف و رضا^{۶۵}

معانی لغات و ترکیبات

۱. جوشن: سلاحی جبه مانند که از حلقه‌های آهن سازند و شبیه به زره است. جوشن صورت: اضافه تشبیهی. ظاهر و پوشش انسان را به جوشن تشبیه کرده است.
۲. دارِ مُلک: دار الملک، پایتخت.
۳. مقید هستی
۴. گشادن: حاصل شدن
۵. قرب: نزدیکی
۶. قاب قوسین: مقدار دو کمان مأخوذ از آیه ۹ سورة ۵۳ (النجم) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (پس بود به اندازه دو کمان یا نزدیک‌تر) فرهنگ معین.
۷. بعد المشرقین: دوری بین مشرق و مغرب (فرهنگ معین).
۸. آن: مال، متعلق به
۹. یکرنگی: صمیمی بودن، مخلص و یک جهت بودن
- توضیح: سابق بر این آینه‌های فلزی متداول بوده صفحه‌ای از فولاد آبداده را صیقلی می‌دادند. معنی: وقتی که بیرون صفا داری ولی درون سو تیرگی لاف یکرنگی مزین.
۱۰. آتشین زبان: به معنی تند زبان و لافزن است. آتش زبان کنایه از تیز و تند زبان باشد.
۱۱. تردامن: عاصی، گناهکار، آلوده
- معنی: مانند شمع و چراغ هستی فتیله‌ات شعله‌ور است و سر قتیله سیاه (دلت سیاه است) مانند آسیا هستی گرد خود می‌چرخ یعنی فقط خود را در نظر داری به همین سبب تردامن و گناهکار هستی. (شاعر آسیاب آبی را در نظر داشته و تردامن اشاره با آب کار کردن و گردیدن است)
۱۲. گنبد: شاعر گورستان دخمه را در نظر داشته و ایهام به آسمان گنبدی شکل هم دارد.
۱۳. وطأ: پوشش: گستردنی
- معنی بیت: اشاره دارد به مفهوم این بیت:

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر عمر ابد خواهی
که ادریس از چنین مرگی بهشتی گشت پیش از ما

۱۴. نفس: روح. معتقدند که حضرت عیسی(ع) در آسمان چهارم است.
۱۵. نقش عیسی: تصویر حضرت عیسی(ع) را با رنگ و روغن نقاشی می کردند. در سفرنامه حکیم ناصرخسرو آمده است: و کلیسا را از اندرون به دیباهای رومی پیراسته و مصور کرده و بسیار زر طلا بر آنجا به کار برده و صورت عیسی علیه السلام چند جا ساخته که بر خری نشسته و صورت دیگر انبیاء چون ابراهیم(ع) و اسمعیل(ع) و اسحق(ع) و یعقوب(ع) و فرزندان او علیهم السلام بر آنجا کرده و به روغن سندروس به ذهن کرده و به اندازه هر صورتی آیینهای رقیق ساخته و بر روی صورتها نهاده عظیم شفاف چنان که هیچ حجاب صورت نشده است (سفرنامه چاپ برلین، ص ۵۰).
۱۶. صاحب خراج: خراجستان
۱۷. مرجبا: آفرین
۱۸. شرب: آب مشروب
۱۹. عزلت: گوشه نشینی
۲۰. هوا: آرزو
۲۱. سپاه پیل: اشاره کرده به ابرهه که برای ویران کردن کعبه اقدام کرد و به امر خدا به وسیله مرغان ابابیل شکست خورد
۲۲. بیت الله: خانه کعبه، خانه خدا
۲۳. بر سر: به علاوه، به اضافه
۲۴. نور السموات: اشاره است به آیه ۳۵ سورة ۲۴ (النور) الله نُورُ السَّامَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ... إلخ
«خدا نور آسمانها و زمین است مثل نورش چون چراغدانی است که در آن باشد چراغی که آن چراغ باشد در آیینی که آن آیینی گویی باشد ستاره درخشان که برافروخته بشود از درخت با برکت زیتون که نه شرقی است و نه غربی نزدیک باشد و روغنش که روشنایی بخشد و اگرچه مس نکرده باشد آن را آتش نوری است بر نور هدایت می کند خدا برای نورش کسی را که می خواهد و می زند خدا مثلها را برای مردمان و خدا به همه چیزی داناست»
۲۵. مشکوة: چراغدان
۲۶. مصباح: چراغ، چراغدان
۲۷. لا: اشاره است به لا اله الا الله
۲۸. در لا: لا اله الا الله» به در تشبیه شده است.
۲۹. صدر: سینه، مجازاً به جایی که قلب آنجاست اراده می شود. جایگاه بسیار ارزشمند صدر الا جوی: یعنی وقتی «لا اله» بر زبان آوردی درنگ مکن و بلافاصله «الا الله» بر زبان بیاور.
۳۰. اعمی: کور. اعمی دیده ای: چشمت کور است (دیده را به خاطر وزن اضافه آورده است).
۳۱. قائد: پیشوا
۳۲. مختار: برگزیده، محمد مختار: محمد مصطفی

۳۳. ارواح: روح‌ها، روح، طبیعی، روح انسانی، روح حیوانی
۳۴. مَنّت: احسان، نیکی
۳۵. هشت خلد: هشت بهشت: خُلد، دار السلام، دار القرار، جَنّت عدن، جَنّت المأوی، جَنّت النعیم، علیین، فردوس
۳۶. هفت چرخ: هفت فلک: فلک قمر، فلک عطارد، فلک زهره، فلک شمس، فلک مریخ، فلک مشتری، فلک زحل
۳۷. شش جهات: شرق، غرب، شمال، جنوب، فوق، تحت
۳۸. پنج حس: بینایی، شنوایی، بساوایی، بویایی، چشایی
۳۹. چار ارکان: آب و آتش، خاک و باد
۴۰. سه ارواح: روح طبیعی، روح حیوانی، روح انسانی
۴۱. دو کون: دو دنیا، دنیا و عقبی
۴۲. نعت: تعریف، مدح
۴۳. شیب بلا: دنیا
۴۴. مضیق: تنگنا
۴۵. عنا: رنج
۴۶. خضراء: سبزه.
۴۷. خذلان: خواری. خضرای خذلان: کنایه از دنیا
۴۸. حَبْذا: خوشا، نیکا
۴۹. صبح آخر: صبح صادق؛ صبحی که منجر به آمدن آفتاب می‌شود
۵۰. صبح اول: صبح کاذب، صبح دروغین، صبحی است قبل از صبح صادق که چند لحظه ظاهر و سپس ناپدید می‌شود
۵۱. بی‌روزی: بی‌نصیب، بی‌بهره
۵۲. نیم دوست: آشنا، شناس، خاقانی صمیمی بودن نیم دوست را پایین‌تر از آشنا آورده است.
۵۳. الله جارک: خدا همسایه تو باشد
۵۴. عمرک الله: باقی گذارد تو را خدا
۵۵. گرچه جان... معنی: از دیدن شما بی‌نصیب هستم اما از راه گوش با شما در ارتباطم و اخبار شما را می‌شنوم و بی‌خبر از شما نیستم
۵۶. هدیه جان: روح، حیات. باد صبا به نباتات جان می‌دهد برای من هم به دست صبا جان بفرستید. نظامی در مخزن الاسرار آورده:

زنگ هوا را به کواکب سترد
جان صبا را به ریاحین سپرد

نکته: باد صبا به نباتات طراوت و جنبش می‌دهد و خود رفته‌رفته از جنبش می‌افتد؟
شاعر دیگر گوید:

وقت آن آمد که خاک مرده را
باد ریزد آب حیوان در دهن

و از «باد» باد صبا را اراده کرده است.

۵۷. تشنه دل تفته: سخت تشنه را گویند

۵۸. دردمند زار: بیمار ناتوان

۵۹. بوی بردن: احساس کردن

۶۰. مزاج: تعادل چهار خلط (صفراء، سودا، بلغم، خون) را مزاج گویند.

این تعادل در معرض خطر است. شیخ سعدی دوام آن را «چند روز» دانسته است.

چار طبع مخالف سرکش
چند روزی شوند با هم خوش
چون یکی زین چهار شد غالب
جان شیرین بر آید از قالب

۶۱. نوشدارو: پاذهر، پاذهر

۶۲. بر در کردن: پشت در گذاشتن، بیرون کردن

۶۳. شوربا: آش شور

۶۴. سکیا: سرکه‌با، آش سرکه. سکیا دهندت از چهره: یعنی ترشروی می‌کنند

۶۵. انصاف و رضا در عدم هستند: یعنی وجود ندارند.